

«مطالعات جامعه‌شناسی»

سال سوم، شماره نهم، زمستان ۱۳۸۹

ص ۱۳۵ - ۱۱۵

جایگاه و خواستگاه نخبگان سیاسی و فکری در ایران میان دو انقلاب [از انقلاب مشروطه ۱۲۸۵ تا انقلاب سال ۱۳۵۷ ه.ش] و نقش حاکمیت [دربار] در آن

امیر خوشحال^۱
دکتر صمد عابدینی^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۲/۳۱

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۲/۷/۲۴

چکیده

منظور ما از این نوشته آن است که جایگاه و خواستگاه نخبگان فکری و سیاسی در هفتاد ساله بعد از مشروطه چه به صورت رسمی و چه به صورت غیررسمی و نقش قدرت حاکم در این جایگاه را با استفاده از روش تطبیقی- تاریخی و از راه گردآوری اطلاعات از راه منابع دست اول و دوم بررسی و مورد کنکاش قرار دهیم؟

توضیح این که در سیر تحولات اجتماعی جامعه ما در ایران بین دو انقلاب چون جامعه ما استبدادزده و عقب افتاده و عشیره [ایلیاتی] بود که در آن شاه با محارمش همه کاره بودند و مردم نیز بیسواد و توده‌وار، و نخبگان آن نیز متأثر از این دو، اما با وجود این در اواخر قرن نوزدهم میلادی ظلم بر مردم توسط حکام ولایات شدت گرفته و ورود کالاهای خارجی کالاهای تولید داخل را از رونق انداخته بود، امتیازهای اقتصادی به خارجی‌ها بسیار زیاد شده، سفرهای پر خرج پادشاهان به فرنگ افزایش یافته و موارد دیگر، زمینه را برای بروز بحران فکری در ذهن نخبگان جامعه فراهم کرد تا جایی که بالاخره منجر به پیدایش انقلاب مشروطیت در ایران شد.

به طور کلی جایگاه و خواستگاه نخبگان در دوران هفتاد ساله مشروطه: ۱. اکثر نخبگان حاکم از طبقه فرادست و وابسته به دربار و از افراد مورد اعتماد دربار بودند. ۲. اکثر نخبگان این دوره (به خصوص نمایندگان مجلس) از مالکان و کارمندان دولت [دیوان‌سالاران] و بعد روحانیون بودند. ۳. اکثر نخبگان

۱. کارشناسی ارشد پژوهشگری علوم اجتماعی دانشگاه آزاد واحد خلیخال- ایران (نویسنده مسئول).

E-mail: khoshhal54@gmail.com

۲. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خلیخال، گروه علوم اجتماعی: خلیخال- ایران.

E-mail: abedinisamad@gmail.com

ابزاری و تا حدودی فکری منابع‌شان از مالکیت بر زمین بوده است. ۴. اکثر نخبگان فکری و ابزاری در این دوران در جمعیت سیاسی فراماسونری عضو بودند و ...
واژگان کلیدی: نخبگان، جایگاه نخبگان ابزاری [حاکم]، نخبگان فکری [غیرحاکم]، انقلاب مشروطیت، توده‌ها، دربار.

مقدمه

حکومت قاجار که [در سال ۱۲۱۰ ش] در جریان یک اتحاد عشیره‌ای [ایلیاتی] و کسب حمایت بزرگان دیوان‌سالار و حذف تدریجی دیگر ایلات مدعی به قدرت سیاسی دست یافته بود، دارای یک سلسله ویژگی‌ها در ساختار قدرت بودند که عبارت بودند از: «مطلق‌گرایی [استبداد سیاسی]، وجود دستگاه متمرکز و شدیدالعمل، وجود سیستم قدیمی استبدادی و استثماری، وجود روابط فئودالی وعشیره‌ای و ...» (اکبری، ۱۳۷۱: ۸۱).

پس در دوره قاجار علاوه بر نظام سلطنتی [دربار] که با قدرت مطلقه خود امکان هرگونه خلاقیت و تجربه زندگی جمعی را در کشور با حضور نخبگان با سلاقی مختلف به کم‌ترین حد ممکن کاهش داده، شاهزادگان و دیوانیان و زمین‌داران منظمه اصلی قدرت سیاسی و ابزاری و به دنبال آن فکری را در اختیار داشتند؛ با وجود این نقش نخبگان تأثیرگذار و بی‌بدیل در تاریخ ایران کم‌نبوده (نوریان، ۱۳۸۸: ۲۵۳). توضیح این‌که در نخستین دهه‌های قرن نوزدهم کشور ما از یک طرف به خاطر افزایش تدریجی جمعیت شهرها و رشد شهرنشینی و نیز به دلیل موقعیت جغرافیایی سوق‌الجیشی، مورد توجه کشورهای مقتدر اروپایی قرار گرفت که باعث تماس مستمر ایرانیان با فرهنگ و تمدن غرب شد، هم‌چنین شکست‌های پی‌درپی ایرانیان از این کشورها و موارد دیگر، موجبات گرایش به تغییر در ساختارهای قدیمی جامعه ما را فراهم ساخت و از این زمان به بعد چالش میان نظام قدیم و مقتضیات جهان نو آغاز و اوایل قرن بیستم منجر به انقلاب مشروطیت شد (بشیریه، ۱۳۸۳: ۴۶). و با وقوع انقلاب مشروطه، بازیگران سیاسی و فکری ایران معاصر در حقیقت شامل افرادی می‌شدند که بنا بر هردلیلی در شرایط زمانی و مکانی جامعه سر برافراشته و از نظر سیاسی و اجتماعی دارای نشان و مقام و قدرت فوق‌العاده‌ای شده‌اند، با این حال در جامعه ما نخبگان سیاسی به دو سنخ تقسیم می‌شوند که شامل نخبگان ابزاری و دیگری نخبگان فکری هستند و اصولاً در جامعه غیر مدنی ما در واقع تفکیک آن‌ها از همدیگر کاری بس مشکل و گاه همراه با تداخل صورت می‌گیرد. اصولاً سخن گفتن از نخبگان فکری یعنی صاحبان اندیشه که مسئولیت اصلی بهسازی جامعه را برعهده دارند در دوره قاجار کار بی‌هوده‌ای است؛ از سوی دیگر نخبگان سیاسی را بدون فکر و اندیشه انگاشتن ما را به بیراهه سوق می‌دهد با این وضع در دوره قاجار نفوذ نخبگان حکومتی به هیچ وجه به نخبگان فکری غیرحکومتی فرصت حضور در صحنه سیاسی را نمی‌دادند و به خاطر این است

که ما شاهد وجود تعارض بین نخبگان سیاسی حاکم و نخبگان فکری غیرحکومتی و به دور ماندن آنها از صحنه سیاست در سراسر دوره قاجار هستیم (ازغندی، ۱۳۷۴: ۷۱۰). پس جایگاه و خواستگاه نخبگان تأثیرگذار در ایران بین دو انقلاب برخلاف جوامع پیشرفته که هوش و ذکاوت، تجربه و کارایی، نقش تعیین کننده در آن دارد در درجه‌ی اول منوط به داشتن ارتباطی مستمر و سازمان یافته‌ی فامیلی به دربار و شخص پادشاه بوده است؛ این واقعیت که در طول تاریخ سیاسی معاصر ایران گروهی خاص بر این مملکت حکومت می‌کرده‌اند نه تنها در دوران سلطنت قاجار بلکه در سال‌های سلطنت پهلوی نیز صادق است (همان: ۹۵۹).

در هر حال در دوره پهلوی به خصوص پهلوی اول نخبگان رسمی از قبیل زمین‌داران و نظامیان و دیوانیان اشراف‌سالار در اولویت قرار گرفتند و نظامیان در این دوره در تمامی تار و پود حیات سیاسی و اجتماعی ایران دخالت می‌کردند و در ایالات، قدرت واقعی در دست فرماندهان ارتش بود و امور عمدتاً مطابق خواست آنها اداره می‌شد و والی‌ها بیشتر به صورت مقامات تشریفاتی بود (اتابکی، ۱۳۸۵: ۱۶۲-۱۶۰). اما در پهلوی دوم نمی‌توان نقش نخبگان را مانند پهلوی اول شمرد، در پهلوی دوم اگرچه در پاره‌ای از مواقع چهره‌های نظامی در کابینه‌ها مورد استفاده قرار می‌گرفتند ولی از نصب چهره‌های نظامی به غیر از موارد ضروری و غیر قابل اجتناب پرهیز می‌کردند؛ بدین ترتیب می‌توان دوره پهلوی دوم را از نظر نخبه، دوره‌ای متشکل از ترکیب دیوان‌سالاران و تکنوکرات‌ها نام برد و می‌توان در این دوره به خصوص بعد از نخست‌وزیری منوچهر اقبال راه را برای جایجایی نخبگان اشرافی از نخست‌وزیری به وزارت دربار و ورود نخبگان دیوان‌سالاری به مقام نخست‌وزیری در ترکیب کابینه‌ها دید و بعد از اقبال نخست‌وزیران و اعضای کابینه عموماً اغلب از تحصیل کرده‌ها و دارندگان مدرک علمی بودند و در دوره پهلوی دوم ورود افراد به گروه و حوزه نخبگان به خاطر ارتباط خویشاوندگرایی این گروه با همدیگر و نه با دربار و شاه بوده و فقط انقیاد و سرسپردگی کامل به شخص شاه کافی بود تا از هر قشری فرد بتواند وارد حوزه نخبگان شود (فیوضات، ۱۳۷۵: ۷۴).

به طور کلی آنچه در باره‌ی جایگاه و خواستگاه نخبگان می‌توانیم بگوییم این است که «در طول ۱۵۰ سال گذشته، جامعه ایران در میان سه بخش مدرنیته، اسلام شیعی و ناسیونالیسم ایرانی گرفتار بوده» (جهانبگلو، ۱۳۸۱: ۶۵). و برای تحقق این بخش‌ها چهار جریان عمده و اصلی در شور به وجود آمد: ۱. جریان ملی و سنتی ۲. جریان سلطنت و حکومت ۳. جریان استعمار ۴. جریان اسلامی.

فرضیه‌ها

۱. نخبگان سیاسی و فکری دوران قاجار از نظر خواستگاه اجتماعی جزء خاندان‌های اشرافی و دودمانی بودند و در دوره پهلوی این خواستگاه تا حدودی تغییر کرد.

۲. نخبگان سیاسی و فکری دوره قاجار و پهلوی دنباله‌روی اجرای تصمیمات قدرت متمرکز دربار بودند و تحت حمایت دربار بودند.

چهارچوب نظری تحقیق

پاره‌تو شاید جزء نخستین افراد و نظریه‌پردازانی باشد که درباره نقش نخبگان در دگرگونی‌های اجتماعی و سیاسی به اظهار نظر پرداخته و در یک تعریف از واژه نخبه می‌گوید: «نخبگان به کسانی اطلاق می‌گردند که با توجه به نقشی که در جامعه برعهده دارند کاری انجام می‌دهند و استعدادهای طبیعی دارند، موقعیت‌های برتری را نسبت به متوسط افراد جامعه دارند و در واقع نخبگان را می‌توان از اعضای ممتاز جامعه دانست» (گی‌روشه، ۱۳۸۰: ۱۱۶).

بر اساس نظریه پاره‌تو شایسته‌ترین افراد گروه نخبگان آن گروه را تشکیل می‌دهند: «البته اصطلاح نخبگان هیچ گونه دلالت اخلاقی یا افتخار آمیز ندارد و تنها به کسانی اطلاق می‌شود که در هر یک از شاخه‌های فعالیت بشری بالاترین نمره را به دست آورده باشند» (کوزر، ۱۳۷۳: ۵۲۳).

بعد از پاره‌تو موسکا نخستین کسی بود که بین نخبگان و توده‌ها تمایز و تفاوت قائل شد. او در این رابطه می‌گوید: «در کلیه جوامع از عقب‌مانده‌ترین آن‌ها تا پیشرفته‌ترین‌ها و قدرت‌مندترین جوامع دو طبقه وجود دارد: یک طبقه حاکم و یک طبقه محکوم، طبقه نخست که همیشه از تعداد افراد کمتری تشکیل یافته، همه وظایف سیاسی را به اجرا می‌گذارد، قدرت را در انحصار خود دارد و از ثمراتی که قدرت به همراه می‌آورد بهره‌مند می‌شود، در حالی که طبقه محکوم یا فرمانبر که تعداد بیشتری افراد را شامل می‌شود توسط طبقه نخست به نحوی که گاهی کما بیش قانونی و زمانی کما بیش استبدادی و خشونت‌بار اداره و کنترل می‌شود و در ادامه می‌گوید: «سلطه یک اقلیت سازمان یافته که از انگیزه واحدی پیروی می‌کند بر اکثریتی نامتشکل اجتناب‌ناپذیر است از آن‌جا که هر یک از افراد گروه اکثریت غیر متشکل ناگزیر است در مقابل گروه سازمان یافته به تنهایی بایستد، در نهایت مقاومت و ایستادگی آن‌ها در برابر قدرت اقلیت غیرممکن است» (باتامور، ۱۳۸۱: ۷).

موسکامی‌گوید: «مهم‌ترین عاملی که سلطه گروه نخبگان بر توده‌ها را فراهم می‌کند ویژگی سازمان یافته آن‌هاست که همین عامل آن‌ها را در موقعیت برتر قرار می‌دهد و توده‌ها فاقد سازمان‌یافتگی هستند و به ناچار از نخبگان اطاعت می‌کنند» (شیخ‌زاده، ۱۳۸۵: ۲۶). و روابط مختلفی اعضای این اقلیت (نخبگان) مسلط را به هم پیوند می‌دهد: از قبیل روابط خویشاوندی، روابط انتفاعی، روابط فرهنگی و ... این اقلیت به دلیل قدرت اقتصادی و با توجه به وحدتی که دارند برخوردار از قدرت سیاسی گشته و تأثیر فرهنگی خود را بر اکثریت سازمان نیافته استوار می‌سازند و این همان چیزی است که نقش تاریخی نخبگان را توجیه می‌کند (گی‌روشه، ۱۳۸۰: ۱۱۷).

گی‌روشه بر اساس ملاک ماکس وبر [سه نوع حاکمیت اقتدارسنتی، عقلایی و قانونی، حاکمیت معنوی و کاریزمایی] طبقه‌بندی ششگانه از نخبگان ارائه داده که عبارتند از:

۱. «نخبگان سنتی و مذهبی [رئیس سنتی قبیله-روحانیون]؛ ۲. نخبگان تکنوکراتیک [دیوان سالاران]؛
۳. نخبگان مالکیت [مالکین بزرگ ارضی یا صنعتی یا مالی] ۴. نخبگان فارق‌العاده [کاریزمایی]؛ ۵. نخبگان ایدئولوژی؛ ۶. نخبگان سمبولیک [هنرمندان، ورزشکاران]» (گی‌روشه، ۱۳۸۰: ۱۲۵-۱۲۱).

پس در مباحث تحقیق ما نخبگان ابزاری صاحبان قدرت و ثروت هستند و نخبگان فکری شامل نویسندگان، دانشگاهیان، محققان، کارشناسان، خبرنگاران و هنرمندان هستند که اندیشه و روش و رهیافت و راهبرد تولید می‌کنند و از عوامل جدایی نخبگان فکری و ابزاری یکی تلقی مجریان از مقوله مملکت‌داری است و دوم سیاست‌زدگی در حوزه عمل است و سوم تعریفی که برخی مجریان از کار دارند و ارادت را مهم‌تر از مهارت می‌دانند و علت چهارم، ارتباط محدود فکری و تئوریک با دنیاست، و عامل پنجم عدم تفکیک حوزه فکر و حوزه عمل در تفکر بسیاری از افراد جامعه است (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۶۷-۶۶).

روش تحقیق

منظور ما از روش پژوهش تاریخی «بازسازی گذشته در زمینه چند فرضیه‌ای است که در زمان حال تدوین می‌شود و دستیابی به این اهداف مستلزم جمع‌آوری اطلاعات به صورت منظم و عینی، ارزشیابی و تلفیق اسناد و مدارک و بالاخره رسیدن به نتایج قابل دفاع است» (دلاور، ۱۳۸۰: ۲۳۴). با توجه به مطالب گفته شده در این روش سعی شده است به گردآوری آثار وردیابی وقایعی بپردازیم که از طریق آن‌ها بهتر بتوان به شواهد مفروضات و سوالات تحقیق دست یافت؛ در این روش از منابع مکتوبی استفاده شده که بیشتر به صورت اسناد و شواهد بوده و چون یک محقق تاریخی از منابع دسته دوم و یا ترکیبی از انواع داده‌ها بهره می‌گیرد (ایمان، ۱۳۸۸: ۴۰۳). چون «منابع دسته دوم شامل داده‌هایی است که بازگو کننده و گزارش کنندگان آن (کتبی یا شفاهی) به طور مستقل آن‌ها را مشاهده نکرده و به نقل قول از شخص دیگری رویدادها را توصیف کرده مانند کتاب‌های تاریخی» (سرمد و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۲۵).

در تحقیق تاریخی تایید و سوگیری از اهمیت شایانی برخوردار است یعنی هرگاه چند منبع به طور یکسان به مجموعه‌ای از واقعیات اشاره کنند اعتماد یک محقق به طور قابل ملاحظه‌ای از آن بیشتر می‌شود و نیز نباید در منابع سوگیری وجهت‌گیری خاصی به نفع یا به ضرر کسی یا جریانی وجود داشته باشد، پس برای این تحقیق و برای تایید آن ابتدا از انتقاد بیرونی استفاده کردیم چون برای پی بردن به انتقاد بیرونی که همان ماهیت منابع است به اصلی بودن مدارک و نویسنده آن و زمان نوشتار آن بیشتر توجه نمودیم» و در «انتقاد درونی هم که محتوای مدارک و منابع را بررسی می‌کند که شامل زمان و مکان نوشتار مورد نظر است (دلاور، ۱۳۸۰: ۲۴۱). سعی و کوشش کردیم در تعیین منابع مورد نظر معقول بودن آن را بیشتر مورد توجه قرار دهیم.

در هر صورت برای رعایت این دو فاکتور (انتقاد بیرونی و درونی) سعی فراوان کردیم:

۱. ابتدا از نویسندگانی معتبر استفاده کنیم مانند آبراهامیان، کاتوزیان، بشیریه، سریع‌القلم؛ ۲. از کتاب‌هایی استفاده کنیم که در همان زمان نوشته شده مانند کسروی، جمال‌زاده، ملک‌زاده و حائری؛ ۳. از مقالات در مجلات استفاده کرده‌ایم چون درباره‌ی یک موضوع نویسندگانی گوناگونی اظهار نظر کرده‌اند و درباره صحت و سقم یک موضوع از منابع گوناگون، نظرات مختلفی ارائه داده‌اند.

حکومت قاجارها در قبل از مشروطه و جایگاه نخبگان [فکری و ابزاری] در آن

حکومت قاجاریه که با پیروزی نظامی آقا محمدخان بر حکومت‌گزاران زند در سال ۱۲۱۰ ه.ش آغاز شد، دارای ساختاری عشیره‌ای [ایلیاتی] بودند که از گذشته ایران به ارث برده بودند. حکومت قاجار حکومتی بود که در آن جامعه ایران به واحدهای کوچک با سازمان‌های اجتماعی جداگانه تقسیم می‌شد که هر کدام درون محدوده‌وسنن خود زندگی می‌کردند و به زبان‌های گوناگون سخن می‌گفتند و غالباً با همسایگان-شان در کشمکش بودند و همواره در رأس هر یک از این اجتماعات شخص متنفذی قرار داشت و در رأس همه‌ی این اجتماعات کوچک‌تر شاه حکومت می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۴۲).

در این دوره تا آخر دهه‌های قرن نوزدهم علی‌رغم برخورد با تمدن غرب و نهضت فرهنگی هم‌چنان شاه در رأس هرم گروه‌های اجتماعی قرار داشت و دهقانان پایه وسیع آن را تشکیل می‌دادند، و در میان این دو دیوانیان، روحانیون، بازرگانان و اصناف بودند و در کنار هرم اما در رابطه با آن ایلات عشایر (بهنام، ۱۳۸۳: ۴۰).

در هر حال تقسیم قدرت اجتماعی (توده‌ها) در دوره‌ی پیش از مشروطیت دو سو داشت: یا در اختیار حیطه دین بود و یا در حیطه اقتدار سلطنت [دولت]، در این دوره از نهادها و سازمان‌های کارآمد جامعه مدنی خبری نبود، دستگاه قضایی در اختیار روسای ملت یعنی روحانیون و حکومت سیاسی از آن دولت [سلطنت] بود و در نظام مالیاتی هم روحانیون مالیاتی شرعی را دریافت می‌کردند و دولتیان مالیات عرفی را؛ و مداخله هر یک در قلمرو دیگری باعث کشمکش‌ها، درگیری‌ها، اضطراب‌های اجتماعی می‌شد (آجدانی، ۱۳۸۷: ۱۶۵).

در این دوره حفظ پایداری قدرت نخبگان نه تنها به میزان برخورداری از حمایت خارجی‌ها به خصوص روس و انگلیس بلکه به عدم وجود دولت مرکزی قدرت‌مند در ایران، و نیز به شدت از میزان همبستگی‌های خانوادگی مرتبط می‌باشد، بررسی تاریخی فعالیت صدراعظم، وزیران، والیان ایالات و دیگر نخبگان فکری و سیاسی ما را به این واقعیت می‌رساند که در (۱۳۰ سال) حکومت قاجارها، نخبگان به خصوص سیاسی آن، به صورت موروثی برای ایران حکومت می‌کردند، به عبارت دیگر مسئله خویشاوندگرایی از مشخصات مهم نظام نخبه‌گرایی این دوره است و این نظام نخبه‌گرایی با عنوان یکی از انواع نظام‌های تکامل یافته موروثی باعث حذف چهره‌های برجسته‌ای مانند قائم‌مقام، امیرکبیر و ... شد و نتیجه این خویشاوندگرایی در تمام مناصب

مهم اعم از صدارت، وزارت، سفارت و ... به علم و لیاقت و دانش بستگی نداشت، در حقیقت به قدرت رسیدن ایل قاجار نوعی انحصار ایلاتی جدید در ساختار قدرت بوجود آورد که با ساختار قدرت ایالات حکمرانان قبلی کاملاً فرق می‌کرد، ایل قاجار برای تثبیت موقعیت خود از طریق واگذاری مسئولیت اداره امور سیاسی و مالی ایالات و ولایات به شاهزادگان با انحصاری کردن حکومت در خانواده شاهی متوسل می‌شد، قاجاری کردن ایران برای ایل نتایج مهمی از جمله تحکیم اساس سلطنت، پیدایش قشر جدید از مالکان و زمین‌داران بزرگ و ایجاد دربارهای ایالتی و ولایتی قدرت‌مند، در پی داشت و در این راه هم-چنین قاجارها از ارتباط با محافل خارجی و کمک برای تشکیل و تحکیم حکومت خود نیز بهره و کمک می‌گرفتند (ازغندی، ۱۳۷۴: ۷۰۹).

ملک‌زاده سه طبقه در ایران قبل از مشروطه را شناسایی می‌کند:

طبقه‌ی اول و دوم همان رجال دولت و شاهزادگان و روحانیون که شامل: «روسای ایل قاجار، شاهزادگان، درباریان، تیول‌داران مستوفیان، وزراء، فرمانفرماها و اشراف بزرگ و این نخبگان اطرافیان و نزدیکان شاه را تشکیل می‌دادند و اکثر مناصب دولتی را در اختیار داشتند، و نیز الیت‌های محلی را شامل می‌شود که عبارت بودند از: اعیان و اشراف محلی، خوانین، صاحب‌منصبان محلی و میرزاها، هم‌چنین گروهی از روحانیون که دارای مقامات دینی مانند امام جمعه و شیخ‌الاسلام و قضات بودند، با این که کمی از اوضاع جهان مطلع بودند ولی تمام تلاش خود را در حفظ و نگهداری قدرت حکومت استبدادی و نفوذ روحانی نمایان به کار بردند و با این که از عقب‌ماندگی ایران مطلع بودند ولی چون خود سبب آن بودند کاری برای آن انجام نمی‌دادند و نیز اجازه‌ی سرپیچی به احدی از کارهای خود نمی‌دادند و طبقه‌ی سوم توده مردم یا همان عوام که اکثریت ملت را تشکیل می‌دادند که بیسواد، کور همانند حیوانات اهلی، بی-اطلاع، طوق بندگی مقلد دستگاه جبار، مخالف آزادی و اصلاحات اجتماعی بودند به طوری که اگر هم کسی می‌خواست در زندگی آن‌ها تحول ایجاد کند به مخالفت با آن می‌پرداختند (ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۷۸-۷۹).

ویژگی‌های نخبگان حاکم

شاه

در این هرم مقام شاه چنان بود که تمام مقامات مهم دولتی به خانواده شاه و اعیان آن اختصاص داشت و فرزندان بی‌لیاقت آنان در گهواره به نشان و حمایت سرداری و سروری سرفراز می‌شدند، هرکس که کوچک‌ترین وابستگی به خانواده سلطنتی داشت از امتیازات گوناگونی برخوردار می‌شدند و لو این که دیوانه، بیسواد و دارای هزارها مفاسد اخلاقی دیگر بودند به بالاترین مقامات کشوری و لشکری می‌رسیدند (ملک‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۱).

درباریان [شامل ولیعهد، شاهزادگان و صدراعظم (دیوان سالاران)]

ولیعهد: «در رأس شاهزادگان ولیعهد قرار داشت و نسبت به سایر درباریان از جلال و قدرت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود و در انتخاب او سه ویژگی مد نظر قرار می‌گرفت: یکی این که از بین شاهزادگان باشد و نیز فرزند ذکور و مادرش از ایل قاجار و از اصل و نسب عباس میرزا باید باشد، ولیعهد در سن کودکی به عنوان والی مهم‌ترین ایالت ایران یعنی آذربایجان به تبریز فرستاده می‌شد» (از غندی، ۱۳۸۸: ۸۶).

شاهزادگان: «از زمانی که فتح‌علی‌شاه خواه برای تفریح و خواه برای رام کردن روسای ایالات و خوانین محلی و منطقه‌ای همسرهای فراوانی و در نتیجه اولادهای بسیاری به جمع دربار و شاهزادگان افزود، در همین زمان بود که شاه، پسران و دامادها و نوه‌هایش را به حکومت ایالات و ولایات شاهنشاهی منصوب کرد که نویسندگان از آن به قاجاری کردن ایران یاد می‌کنند» (اکبری، ۱۳۷۱: ۸۴).

صدر اعظم و دیوان سالاران: «آنان از خاندان سلطنتی شاه و حرمسرای وی و روسای ایل قاجار بودند که نبض حکومت را در دست داشتند، به قول پولاک بیشترین نفوذ را همین میرزاها یا اهل قلم بر حکومت اعمال می‌کردند، گروه دیگر این دیوان سالاران مأموران عالی رتبه‌ی لشکری بودند که از اعضای دربار بودند» (اکبری، ۱۳۷۱: ۸۵).

ایل قاجار بدون این دیوان سالاران که شامل حقوق‌بگیران حرفه‌ای یعنی صدراعظم‌ها، وزیران، صاحب‌منصبان محلی و مستوفیان را شامل می‌شدند به هیچ وجه قادر به اداره امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه نبودند؛ در واقع به عنوان سومین گروه نخبگان سیاسی و فکری استخوان‌بندی حاکم جامعه قاجار را تشکیل می‌دادند (از غندی، ۱۳۷۴: ۷۱۹).

صدراعظم‌ها که بالاترین مقام اداری را در اختیار داشتند تنها کسی بودند که می‌توانستند همیشه پیش شاه بروند و درباره مسائل و امور کشور نظر بدهند، البته در این دوره صدراعظم‌ها توسط پادشاه تعیین می‌شدند با این وصف آن‌ها قدرت حقیقی را در اختیار داشتند و ناظر کامل امور حکومتی بودند (بشیریه و دیگری، ۱۳۸۳: ۵۳).

«البته اکثر مشاغل نخست وزیران و وزیران و پدران آن‌ها از مالکان و کارمندان دولت بودند و منبع درآمد آن‌ها مالکیت بر زمین بوده» (شجعی، ۱۳۸۹: ۳۹).

مهم‌ترین عناصر دیوانی را بعد از صدراعظم در سه دسته کلی می‌توان جای داد: «دسته اول شامل دیوان سالاران صاحب‌منصب بود که مقامات بالای دیوانی را به خود اختصاص داده بودند، این دسته از زمین‌داران بزرگ محسوب می‌شدند و جزو عناصر اصلی ساخت قدرت قاجاری بودند؛ دسته دوم دیوان سالاران متوسط و با نفوذ کمتر که مسئولیت اداره امور دیوانی و اجرایی کشور را برعهده داشتند، این دسته به دلیل وابستگی کمتر به ساختار قدرت قاجاریه آسیب‌پذیرتر از دسته اول بودند این دسته همان طبقه مالکین بودند؛ دسته سوم میرزاها بودند که بخش پایین دیوان سالاری را تشکیل می‌دادند که جزء طبقه

متوسط جامعه آن روز به حساب می‌آمدند، میزان وابستگی آن‌ها به دربار قاجار بسیار اندک بود و بیشتر به عنوان کارکنان اداری و مالی مطرح بودند که در تصمیم‌گیری‌ها شرکت نداشتند» (اکبری، ۱۳۷۱: ۸۸).

حکام ایالات و ولایات

[اعیان و اشراف محلی، خوانین، مالکین، میرزاها و حکام ایالات و ولایات] مستقیماً از جانب شاه یا صدراعظم تعیین می‌شدند و در حوزه مأموریت خود حاکمیت نسبتاً مطلق داشتند و فقط در سه مورد در مقابل حکومت مرکزی مسئول بودند: «مالیات ارضی، سر بازگیری برای ارتش و عواید گمرکی در جاهایی که گمرک وجود داشت؛ آنان شاه کوچکی بودند و به میل خود حکومت می‌کردند و فقط رضایت شاه برای آن‌ها مهم بود» (فوران، ۱۳۸۹: ۲۰۸).

خان‌ها هم که از زمین‌داران بزرگ و مالکین بزرگ بودند، بسیاری از روسای ولایات و ایالات از میان همین زمین‌داران بزرگ انتخاب می‌شدند و این زمین‌داران بزرگ با دادن مالیات به حکومت مرکزی و اداره سیاسی منطقه خودشان به نیابت از حکومت با ساخت سیاسی پیوند می‌خوردند و حکام منطقه‌ای و محلی نیز در زمره زمین‌داران منطقه‌ای وبومی بودند و به دلیل عدم پیوند ساختاری با حاکمان وقت در جابجایی قدرت کم‌ترین آسیب را می‌دیدند این‌ها بیشتر مواقع با حکومت وقت هماهنگ بودند و حاکمان وقت از آن‌ها به عنوان نیروهای محلی در خدمت حکومت مرکزی استفاده می‌کردند (اکبری، ۱۳۷۱: ۸۶).

در ایران قرن نوزدهم مالکیت زمین به عنوان یکی از منابع ارزشمند ثروت و اعتبار دارای اهمیت زیادی بود و زمین‌داران از قدرت سیاسی و اقتصادی خوبی برخوردار بودند (فوران، ۱۳۸۹: ۱۸۹).

نخبگان غیر حاکم

روحانیون

خصلت دینی بودن جامعه ایران و نفوذ فوق‌العاده اعتقادات و آداب و رسوم دینی در این کشور به سخنگویان رسمی آن یعنی رهبران دینی قدرت قابل ملاحظه‌ای را داده بود، اما با این وصف رهبران دینی تا زمان روی کار آمدن رژیم جدید در مشروطیت هیچ گاه به طور رسمی در دایره بازیگران اصلی قدرت قرار نگرفتند اگرچه مشارکت فعالی در اداره امور داشتند، این مسئله را باید به خاطر عدم تمایل شاهان قاجار به وارد کردن آن‌ها در ارکان رسمی حکومت دانست؛ این عدم وابستگی علما به سیاست باعث شد که نهاد مذهبی بیشتر از گذشته و حامی مردم در برابر قدرت خودسرانه حکومت بود، در این دوران یکی از عوامل مهمی که در استقلال فزاینده نهاد مذهبی سهم به‌سزایی داشت این موضوع بود که مراکز شیعی در نجف و کربلا در خارج از حوزه اقتدار سیاسی شاه قرار داشت (اکبری، ۱۳۷۱: ۸۹).

«قاجارها ائمه جمعه شهرها و بعضی از قضات را منصوب می‌کردند، در این زمان تعلیمات عمومی کاملاً در دست علما بود و دولت هیچ دخالتی در برنامه‌های آموزشی یا سایر مسائیل مربوط به آن را نداشت و کلیه محاکم شرعی در اختیار اینان بود» (کدی، ۱۳۸۶: ۶۷).

پادشاهان قاجار برای کسب مشروعیت سیاسی خود به جلب نظر مساعد علمای مذهبی و روحانیون که بعد از صفویان به یکی از گروه‌های بسیارمتنفذ اجتماعی تبدیل شده بودند نیاز داشتند، زیرا قدرت سیاسی تنها با جلب حمایت و تایید گرفتن از روحانیون مشروعیت سیاسی را کسب می‌کرد، «با این همه در دروان قاجار، روحانیون از نظر وابستگی به حکومت به دو گروه تقسیم می‌شد: گروه اول از مناصب رسمی برخوردار بودند و به دربار وابستگی داشتند و جزء طبقه حاکم به حساب می‌آمدند و گروه دوم روحانیونی بودند که منصب دولتی نداشتند و بیشتر به امور آموزشی می‌پرداختند، این گروه از روحانیون مردمی‌تر بودند و با بازاریان روابط و پیوندهایی داشتند و وابسته به مالیات‌های مذهبی و اعانات مردم به ویژه بازرگانان بودند و در میان توده‌ها بودند» (بشریه و دیگری، ۱۳۸۳: ۵۴).

بازرگانان

در دوره قاجار بازرگانان این دوره با دو مشکل مواجه بودند:

۱. استبداد داخلی شاهان قاجار و حکام ولایات؛ ۲. نفوذ و سلطه خارجی به ویژه بعد از قرارداد ترکمانچای که این امر باعث شد که آنان بیشتر نقش واسطه و دلال خارجی را بازی کنند و برای مقابله با این دو مشکل ابتدا به تاسیس مجلس و کلای تجار در تمام ایلات و تشکیل شرکت‌های تجاری پرداختند که با کارشکنی‌های استبداد داخلی و سلطه سیاسی و اقتصادی خارجی ناکام ماند و هم‌چنین در سفرهای خارجی خود به خصوص به سرزمین‌های غربی وقتی عدالت و قانون‌مداری و عدم حاکمیت استبدادی حاکمان آن مناطق که باعث موفقیت بازرگانان شده بود را دیدند، همه این عوامل زمینه را برای پیوستن و همراهی و کمک به دیگر اقشار جامعه برای تغییر و تحول در تمام سطوح جامعه فراهم کرد (همایون، ۱۳۸۴: ۹۳).

روشنفکران

در نیمه دوم سده نوزدهم نفوذ و تأثیر غرب، دو شیوه متفاوت روابط شکننده دولت قاجار با جامعه ایران را باعث شد: «۱. نفوذ غرب در بازارهای ایران ۲. برخورد و ارتباط با غرب در اثر تجارت که منجر به ابداع طبقه جدیدی به نام روشنفکر شد» (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۶۵).

پس از جنگ‌های شکست خورده ایران از روسیه، ورود افکار متجددانه نخستین تلاش‌ها برای انجام اصلاحات اجتماعی در ایران از جانب دولتمردان و عمال دیوانی صورت گرفت و نمایندگان که از طرف دربار به کشورهای غربی و روسیه و عثمانی اعزام شدند با مشاهده مؤسسات و مظاهر تمدن جدید در آن کشورها و مقایسه وضعیت کشور ایران با دنیای مدرن، با آرزوی داشتن کشوری پیشرفته به فکراقتباس نظام‌های جدید و روش‌های نوین زندگی از اروپاییان افتادند افرادی هم که برای تحصیل یا تجارت به اروپا رفته بودند با همین افکار به ایران بازگشتند، بسیاری از این افراد با نوشتن مطالبی درباره مشاهدات سفرشان به خارج، ذهنیات خود را به جامعه منتقل کردند، ترجمه کتاب‌های اروپایی به زبان فارسی و تأسیس مدرسه به زبان‌های خارجی هم گام‌های مؤثری در زمینه‌ی آشنایی ایرانیان با افکار جدید غربی و اقتباس آن‌ها بود.

به موازات ورود افکار جدید و با گسترش مراکز آموزشی مدرن، آموزش و پرورش جدید و ترجمه و نشر آثار علمی و فرهنگی، توسعه روز افزون مطبوعات، انتشار روزنامه‌ها و تسهیل ارتباطات در طول قرن نوزدهم سبب پیدایش گروهی از نخبگان در طبقه‌ی غیرحاکم شد که با مظاهر و مفاهیم زندگی مدرن آشنا و نسبت به آن‌ها کنجکاو بودند (بشیریه و دیگری، ۱۳۸۳: ۷۵-۷۴). در کنار این نخبگان جدید گروهی از اعضای طبقه‌ی حاکم نیز وجود داشتند که در نتیجه تغییرات اجتماعی قرن نوزدهم با نخبگان جدید هم‌فکر و هم‌رای شده بودند که شامل گروهی از روحانیون، شماری از اشراف و حتی شاهزادگان سلطنتی، رجال دیوان‌سالاران و کارمندان دولت و امیران ارتش را می‌توان نام برد (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۷۹).

تأثیرات متقابل نخبگان [فکری و ابزاری] و دربار در ابتدای دوران قاجار

در ایران قبل از مشروطه حکومت قائم به شخص بود که در آن از معیارهای شایسته‌سالاری به دور است و ارادت جای لیاقت و محرمیت جای شایستگی را می‌گیرد و شاه قطب بود و شرط تقرب به او، وفاداری و اطاعت بی‌قید و شرط است و قانون در این کشور فقط این بود هر چه بادا باد (تاجیک، ۱۳۸۲: ۸۰). «یرواند آبراهامیان» هم درباره نقش شاه در دوره قاجاریه می‌گوید: «سلسله قاجار بسیاری از مشخصه استبدادی شرقی را آشکار کرد، پادشاه را شاه شاهان، سلطان سلاطین، قبله‌عالم، مطیع‌کننده اقالیم، دادگستر مردمان، نگهبان گله‌ها، حامی بیچارگان، فاتح سرزمین‌ها و سایه خداوند در زمین می‌دانستند (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۶۲).

الگوی توزیع قدرت در این دوره به این شکل است که: «۱. سهم هریک از اجزای اصلی تشکیل دهنده هرم قدرت در آن لحاظ شده به طوری که رضایت عمومی حاصل آید؛ ۲. توزیع قدرت نباید به گونه‌ای باشد که از شاه بیشتر باشد؛ ۳. شاه در توزیع قدرت می‌تواند اشخاصی را از طبقات غیرحاکم بر مصادرات امور حاکم کند؛ ۴. توزیع قدرت پس از جنگ‌های خارجی و افزایش نفوذ روس و انگلیس در دستگاه حکومتی باید به گونه‌ای عمل کند که نباید مخالف صریح روس و انگلیس باشد» (اکبری، ۱۳۷۱: ۸۷).

انتصاب‌ها در زمان قاجاریه به خصوص در این دوره هدایت شده و به این شکل بود که شاه غالباً حکام را از سران خاندان‌های عشایر (ایالات) انتخاب می‌کرد و به خاطر همین، عزل آن‌ها غیرممکن بود، به گفته‌ی «ملکم» اشرافیت موروثی را بزرگان ایل تشکیل می‌دادند و پس از انتخاب از سوی شاه به وی لقب ایل خان اعطا می‌شد، ایل‌خانان در مناطق خود همه‌کاره بودند و فقط به شکل صوری تابع حکومت مرکزی بودند (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۸). خان‌ها هم نماینده قدرت‌های عشیره‌ای بودند و بسیاری از حکام از خانواده شاهی بودند و یا با آن‌ها نسبت داشتند.

بنابراین طریقه حکومت قاجارها به این شکل بود که آن‌ها با فریب دادن اقوام و اجتماعات بر علیه هم دیگر سعی می‌کردند ماهرانه از این طریق بر آن‌ها حکومت کنند چراکه رعایای شان در واحدهای کوچک

روستاها، ایلات، محله‌های شهری، تجزیه شده بودند و این ساختار که عبارت بودند: از اجتماعات متنوع کشور، ترکیب‌شان، روابط درونی‌شان، رضایت‌های‌شان و سازمان‌های‌شان و به روابط میان دولت و جامعه-ای که ممکن بود برعلیه قاجاریه استفاده شود، این عامل اصلی در استبدادی عمل کردن شاهان قاجاری بود برای این که این ساختار اجازه نمی‌داد که دولت قاجار دارای ارتش منظم شود و سیاحان خارجی در قرن نوزدهم هم سه شکل از برخوردهای گروهی را در ایران مورد تاکید قرار داده‌اند: «۱. اختلافات مذهبی آشکار بین مسلمانان و غیرمسلمانان؛ ۲. اختلاف شیعه و سنی؛ ۳. تمایز چشمگیر شیوه‌ی زندگی بین ایلات و یکجانشینان» (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۲۷) و «شاهان قاجار برای سلطه بر این گوناگونی‌ها از سیاست تفرقه بیانداز و حکومت کن بین اقوام و مذاهب و گویش‌ها و موارد دیگر برای تحمیل اقتدارشان استفاده می‌کردند و به خاطر همین نه نیازی به بروکراسی دیدند و نه به یک ارتش منظم» (همان: ۵۰). و نبود تشکلهای در جامعه ایرانی باعث تداوم این استبداد شد.

وقوع انقلاب مشروطه و خواستگاه نخبگان در آن

آن چه که در باره ساختار اصلی حکومت در ایران دوره قاجاریه را نمایان ساختیم، نشان می‌دهد که این ساختار تا حدود زیادی تا اواخر دوره قاجاری و حتی تا دوره پهلوی نیز هم‌چنان پا برجای بوده، البته در این ساختار جابجایی بین ارکان قدرت یا حذف و یا پیدایش آن صورت گرفته که سبب شده تا نیروها و نخبگانی در این ساختار وارد و یا از آن خارج شوند، پس آن چه در مطالب بالا آمده لازم به تکرار آن ندیدیم و فقط نیروهایی که وارد آن شده‌اند و یا از آن خارج شده‌اند را مورد بحث قرارداده و سعی می‌کنیم عملکرد آن‌ها و جایگاه‌شان را در این بخش بیشتر مورد کنکاش قرار دهیم.

در پایان قرن نوزدهم تغییراتی در قشر بندی‌های طبقات مختلف مردم و نخبگان رسمی و غیررسمی به وجود آمد، به این ترتیب که با افزایش تدریجی جمعیت شهرها و رشد شهرنشینی و نیز با فروش زمین‌های دولتی [به‌خاطر مشکلات مالی داخلی و نظامی و خارجی] زمین‌داران بزرگی از میان طبقه تجار و دیگران وارد میدان شدند و فتووالیسم شهری رابه وجود آوردند و از سوی دیگر همین تجار، بنیانگذار یک نوع برژوازی ملی شدند و با همکاری درس خوانده‌ها که تعدادشان روزافزون شده بود [که این نتیجه کوشش-های اصلاحی امیرکبیر صورت گرفته بود] و نیز با آغاز نهضت ترجمه [که توسط عباس میرزا در ایران آغاز شده بود] و ترجمه کتاب‌های گوناگون برای دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی و از سویی دیگر کنجکاوی درس خوانده‌ها برای آگاهی بیشتر از اوضاع تاریخی و اجتماعی اروپا، روزافزون شد و نیز تاسیس مدارس جدید به خصوص بعد از دوره ناصرالدین شاه که هدف اولیه آن تربیت ماموران مجرب و مطلع برای وزرای خارجه بود و نشر روزنامه‌ها و نقش فراماسون‌ها که توسط ملک‌خان در زمان ناصرالدین شاه تاسیس شده بود، زمینه‌های پیدایش حکومت بر پایه توده‌ها را به وجود آورد و انقلاب مشروطه بلاخره در زمان پادشاهی مظفرالدین شاه نشر و نمو یافت و به پیروزی رسید (بهنام، ۱۳۸۳: ۱۴۸).

اغلب نویسندگان تاریخ مشروطیت، سه طبقه روشنفکر و روحانی و بازرگانان را از عناصر اصلی قیام مشروطیت معرفی کرده‌اند، «البته کسروی روشنفکران و نواندیشان را کمی بی‌اطلاع از اروپا معرفی می‌کند و به ناآگاهی آن‌ها اذعان می‌کند و طبقه ملایان را هم که پیشگامی را هم به گردن گرفته بودند به دو دسته تقسیم می‌کند: دسته‌ای طرفدار مشروطه و دسته‌ای دیگر طرفدار دربار بودند و از طبقه بازرگانان نامی نمی‌برد بلکه از مردمی نام برد که از مشروطه هیچ نمی‌دانستند و به کشور و توده هم دلبستگی نداشته و درآمدشان به مشروطه‌خواهی، آرزوی رواج شریعت و پیشرفت دستگاه خودشان بود و سپس اینان بودند که عنوان مشروعه را به میان آوردند و دیریا زود از میان مشروطه‌خواهان به کنار رفتند» (کسروی، ۱۳۸۵: ۲۷۳).

تأثیرات متقابل نخبگان [فکری و ابزاری] و دربار در بعد از مشروطه

بعد از انقلاب مشروطه مجلس نقش خودکامگی شاه را تا حدود زیادی محدود کرد و آن‌خدایی بودن این مقام را به زمینی‌کشاند اما نخبگان قدیمی نخواستند در حاکمیت، به غیر از افراد مورد اعتماد دربار کسی را راه بدهند و در نتیجه با جنگ بین نخبگان قدیمی و نخبگان جدید، دوباره نظام کهن احیا شد اما با پیروزی آزادیخواهان دوباره نظام توده‌ها پدیدار شد، بنابراین با توجه به مباحث مطرح شده در این دوره نخبگان سنتی جای‌شان را به نخبگانی دادند که لقبی خواص به خود اختصاص دادند، و نه تنها مقامات تصمیم‌گیری و اجرایی مهم دولتی را به دست آوردند بلکه با ازدیاد تعداد خود توانستند به عنوان یک گروه مرجع شناخته شوند؛ این نخبگان به چند دسته تقسیم شدند: «نخست پیشگامانی که اندیشه ترقی و قانون را مطرح کردند و بیشتر از خانواده‌های سرشناس بودند و سعی کردند از درون دستگاه حکومتی دولت مستبد قاجار را متحول کنند و برخی نیز در برابر دولت قرار گرفتند و به عنوان روشنفکر به مبارزه پرداختند، تجددطلبی ایرانیان در این مرحله اصلاح سازمان حکومتی و سیاسی کشور و ترقی قانون بوده و بعد از این مرحله اخذ تمدن غربی بدون تصرف ایران از اهداف روشنفکران این دوره می‌شود (بهنام، ۱۳۸۳: ۱۵۰).

آغاز دوران پهلوی و خواستگاه نخبگان در آن

اگرچه نهضت مشروطه تاحدی به اشاعه و ترویج حقوق فردی در جامعه ایران موفق شد اما در نهادینه کردن این حقوق و تثبیت آن در فرهنگ سیاسی ایران شکست خورد، «به دنبال این شکست بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی اجتماعی و فقدان تجربه تاریخی نهادهای ملی و نیز اصول‌گرایی سنتی، ناهمخوانی متن به‌عاریت گرفته شده از غربیان با بستر استبدادزده جامعه ایرانی، پیامدهای مخاطره‌آمیز جنگ جهانی اول نسبت به استقلال و تمامیت ارضی ایران، کم‌کاری و عوام‌فریبی احزاب و زد و خورد آن‌ها با همدیگر، و احساس تاسف از حوادث بعد از مشروطه، ناامیدی از رجال ملی و ناکارایی دستگاه مشروطه» (تاجیک،

۱۳۸۲: ۱۱۲-۱۱۱). «تغییرات پی‌در پی کابینه‌ها، بحران مالی، فعال شدن نیروهای گریز از مرکز، تندروی-های وکلای مجلس مشروطه و مخالفت‌های غیر منطقی آنان با علما» (آل احمد، ۱۳۵۷: ۲۵). «ضعف نیروهای اجتماعی درگیرانقلاب مشروطه، فقدان حضور مردم در تحولات بعد از مشروطه، عدم شکل‌گیری نیروهای اجتماعی جدید مدافع مشروطه، همکاری استعمار با نیروهای سنتی داخلی حافظ استبداد با برنامه» (آزاد ارمکی، ۱۳۸۰: ۲۰۰). گرایش به سوی استقرار حکومت مقتدر در کشور افزایش یافت و بسیاری از روشنگران که از نهضت مشروطه پشتیبانی می‌کردند به امید نجات ملی و رهایی از آشوب به استقلال حکومت رضا شاه شتافتند، به هر حال مشروطیت موفق به جا انداختن نهادهای خود در جامعه و ایجاد تحولات متناسب با آرمان‌های خود نشد و بالاخره کار به روی کار آمدن رضا شاه و برقراری دیکتاتوری به اصطلاح اصلاح‌گر رسید.

سه ستون نهادین نظام رضاخانی را «ارتش، دیوان‌سالاران و درباریان به‌طور اخص تشکیل می‌دادند به طوری که بعدها عمده‌ترین نیروهایی که از او حمایت کردند عبارت بودند از: ارتش، دیوان‌سالاران، بازرگانان، برخوردار از انحصار، صاحبان صنایع جدید و بخش‌هایی از روشنفکران عمده‌ترین مخالفان او هم روحانیت، عشایروایلات، روشنفکران مترقی و طبقه کارگر که بیرحمانه نیز از سوی او سرکوب شدند» (فوران، ۱۳۸۹: ۳۷۴).

در این دوره نظامیان برخلاف دوره قاجار جای‌خان‌ها را گرفتند همان‌طور که اشاره شد چون رضا خان متکی به ارتش خود بود سعی کرد دست آن‌ها را در مناطق آزاد بگذارد، و آن‌ها نیز در نقاط مختلف کشور با تهیه املاک برای خود سعی کردند جای حکام ایالات و ولایات را بگیرند و نیز در تقلیل قدرت ایالات و ولایات عشیره‌ای نقش اساسی داشتند (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۱۱۱).

در این دوران رضاخان سعی کرد با کمک نخبگان، دیوان‌سالاری را نوسازی کند چون یکی از پایه‌های مهم تمرکز قدرت او بود، او با لگو قرار دادن کمال آتاتورک، قشر جدیدی از ارتشیان و کارمندان ادارات را تشکیل داد، البته این قشر نتوانست در قدرت شاه خللی به وجود بیاورد، بلکه فقط در قدرت نوعی جابجایی صورت گرفت (شهرام‌نیا و دیگری، ۱۳۸۹: ۷۹).

نخبگان فکری این دوره هم که بیشتر تحصیل کرده اروپا و عده‌ای هم آمریکایی بودند، اکثراً از محصلینی بودند از طبقات مختلف و حتی کم درآمد که با بهره‌برداری از بورس‌های دولت به غرب رفتند و در بازگشت امور مهم را در داخل دولت و یا در مشاغل آزاد به دست گرفتند و این عامل که ایده تحصیل خوب، زندگی خوب را پدید می‌آورد سبب پیدایش تحرک در جوانان هم شد و آن‌ها این را فهمیدند که اصل و نسب نیست که به انسان هویت می‌بخشد، این نخبگان بعداً توانستند زیربنای اقتصادی و اجتماعی ایران مدرن را پایه‌گذاری کنند (بهنام، ۱۳۸۳: ۱۵۰). اما در این دوران نخبگان از امنیت شغلی لازم برخوردار نبودند «در این دوره هیچ کس از برکناری بدون تشریفات، دستگیری خودسرانه، زندانی، تبعید و کشته شدن مصون نماند به خصوص بعد از تحکیم پایه حکومت پهلوی» (شهرام‌نیا و دیگری، ۱۳۸۹: ۸۳).

تأثیرات متقابل نخبگان [فکری و ابزاری] و دربار در دوران پهلوی اول

نظامی که رضاخان به وجود آورد در واقع همان ویژگی‌های نظام نخبه‌گرایی قاجارها را حفظ کرد، فرق این دوره فقط آن بود که ارتش و نظامیان برخلاف گذشته بیشتر در بازی سیاسی نقش داشتند و از بازی و تأثیر شاهزادگان و مالکان کاسته شد (ازغندی، ۱۳۸۸: ۱۱۲).

در این نظام دوباره شاه در هرم قدرت در قلب دایره و در راس آن قرار گرفت، دوباره روابط نزدیک با شخص اول مملکت از اهرم‌های مهم کسب امتیاز و ایفای نقش در امور سیاسی-اجتماعی شد و دربار به صورت مجموعه‌ای وابسته به شاه در جهت افزایش قدرت مطلقه او تلاش می‌کرد و در نهایت گفتمانی که از مشروطه و آزادی شکل گرفته بود توسط روشنفکران و با تلاش‌های آن‌ها جای خود را به اقتدارگرایی و تقویت حکومت مرکزی و در نهایت استبداد و بسته شدن فضای روشنفکری داد (امیری، ۱۳۸۳: ۱۳۹).

«در این دوره نخبگان حاکم نیز قدرت را از شاه می‌گرفتند و هرچه به شاه نزدیک‌تر می‌شدند از قدرت بیشتری برخوردار می‌گردیدند این قدرت به اراده شاه وابسته بود و هرآن ممکن بود از افراد گرفته شود» (شهرام‌نیا و دیگری، ۱۳۸۹: ۷۸).

در این دوران دوباره بازیگران اصلی و رسمی دستگاه حکومت پهلوی بر اساس پیوندها و تعلقات خانوادگی به کار گرفته می‌شدند، وقتی این تعلقات به حدی رسید که حتی نخبگانی که در رسیدن شاه به قدرت نقش داشتند یکی پس از دیگری از طرق مختلف معدوم شدند و شاه تمام قدرت و اختیارات را در دست خود متمرکز نمود و تمام نخبگان چه سیاسی و چه فکری را با ساز و کار و شیوه خاصی از صحنه سیاسی طرد کرد (ازغندی، ۱۳۷۴: ۹۶۳).

«ابراهامیان» درباره رضا شاه می‌گوید: «او روزنامه‌های مستقل را تعطیل کرد و مصونیت پارلمانی نمایندگان را سلب کرد، احزاب سیاسی را از بین برد، حتی حزب تجدد را به دلیل سوء ظن احساسات جمهوری‌خواهی خطرناک و آن را غیرقانونی اعلام کرد» (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۱۷۳).

در این دوره روش جدید انتخاب دیوان‌سالاران به این صورت بود که ابتدا نخست وزیر و همه وزرای آن را دربار انتخاب و سپس برای اخذ رای اعتماد، آنان را به مجلس می‌فرستادند (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۱۷۲).

انتخابات مجلس در این زمان در شرایطی انجام گرفت که به غیر از مجلس پنجم و تا حدودی مجلس ششم، هفت دوره بعدی نمایندگان مجلس که با اعمال نفوذ فرماندهان نظامی از شهرستان‌ها انتخاب می‌شدند عامل یا طرف‌دار رضاخان بودند و در مجالس بعدی به احدی از مخالفان و منتقدین خود اجازه ورود به مجلس را نداد، از مجلس ششم تا سیزدهم را می‌توان آرام‌ترین و مطیع‌ترین و در عین حال بی‌اثرترین مجالس دوره مشروطیت ایران به شمار آورد زیرا نمایندگان مجلس وظیفه‌ای جز تملق‌گویی به رضا شاه و حمایت بی‌چون و چرا از دولت‌های منصوب او برای خود قابل نبودند (طلوعی، ۱۳۷۴: ۷۲۶).

شروع حکومت پهلوی دوم و خاستگاه نخبگان در آن

بلاخره رضاخان در شهریور ۱۳۲۰ ه.ش بعد از تصرف و اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، یکی به دلیل پشت کردن اکثر نخبگان مهم از او و دیگری نفرت شدید مردم از عملکردش و نیز عدم وفاداری رضا خان به تعهدات و وفای به عهدی خود در رعایت حکومت مشروطه و هم‌چنین عدم داشتن پایگاهی معقول در میان مردم و ... مجبور به استعفا شد و فرزندش جای او را گرفت (امیری، ۱۳۸۳: ۵۸).

بعد از سال ۱۳۲۰ ه.ش شاه جدید می‌کوشید تا حد امکان با یافتن دوستان بیشتری موقعیت خود را حفظ کند، وی برای جلب اعتماد متفقین همکاری کامل با آن‌ها، حتی فرستادن نیروی داوطلب جنگ به اروپا را پذیرفت، متفقین نیز با امضای معاهده‌ای متعهد شدند که تا شش ماه پس از پایان جنگ نیروهای خود را از ایران بیرون ببرند و از خاندان پهلوی برای حکومت پشتیبانی کنند، شاه جدید هم‌چنین برای مطمئن ساختن مردم و نخبگان از برنگشتن دیکتاتوری، همه‌ی زندانیان سیاسی را آزاد کرد، جنایتکاران و مستبدین قبلی را محاکمه کرد، زمین‌های وقفی را به موسسات مذهبی باز گرداند، دانشکده الهیات را در دانشگاه تهران تأسیس کرد، بسیاری از زمین‌های ارثی را به دولت واگذار کرد تا در بین مالکان سابق آن زمین‌ها تقسیم شود و سعی کرد خود را یک جوان غیر سیاسی تحصیل کرده کشور دموکراتیک سوییس که همواره از حکمرانی مستبدانه پدرش ناراضی بود نشان دهد، او مراسم سوگند را در برابر نمایندگان مجلس انجام داد، امتیاز مصونیت پارلمانی نمایندگان را دوباره معتبر ساخت، استفاده از القاب اشرافی قدیم را در مراسم درباری تشویق کرد، ژاندارمری را به وزارت کشور واگذار کرد (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۱۷). در این دوره شاه قدرتش را مثل پدرش بر روی سه ستون استوار کرد: «۱. نیروهای مسلح ۲. شبکه حمایتی دربار ۳. دیوان سالاری گسترده (همان: ۵۳۵). و نیز ستون چهارم نگه‌دارنده قدرت شاه تأسیس نظام حزبی وابسته بود» (همان: ۵۴۱).

او سعی بسیار کرد تا با افزایش تعداد ارتشیان و نیز تهیه صلاح‌های متعدد جنگی برای آن‌ها و افزایش سازمان‌های امنیتی سلطه خود را بیشتر حاکم کند (همان: ۵۳۶).

محمدرضا آرام آرام بعد از تحکیم قدرتش همان روش پدر ولی با ملایمت بیشتر را در برخورد با منتقدان در پیش گرفت و جلوی هرگونه انتقادپذیری و مشارکت را بست، محمدرضا به جای توجه به کانون و نهادهای مشارکت مدنی و قانونی سعی کرد با استفاده از ابزارهای غیر قانونی سرکوب بر این مملکت حکم براند و خودش هم در این باره می‌گوید: «در انجام کارها نیازی به مشورت نیست و دخالت در تصمیمات ممنوع است و حرف آخر را من می‌زنم ... و در جای دیگر می‌گوید باور کنید ملتی که خواندن و نوشتن نمی‌دانند تنها راه نجات اصلاحات اعمال شدیدترین دیکتاتوری‌ها است» (از غندی، ۱۳۷۴: ۹۶۵).

تأثیرات متقابل نخبگان [فکری و ابزاری] و دربار در پهلوی دوم

حکومت سیاسی عصر پهلوی به خصوص در دوران محمدرضا پهلوی عبارت بود: «از غیررسمی بودن سیاست، اعطای مناسب براساس میزان اطاعت از شاه نه براساس شایستگی و لیاقت، وابستگی به ارتش و قدرت سرکوب، متکی به درآمدهای نفتی، بسته بودن فضای سیاسی و درکل وجود ساختار فرهنگ ناسالم سیاسی بود» (همان: ۹۶۵).

«در دوره پهلوی دوم ورود افراد به گروه و حوزه نخبگان به خاطر ارتباط خویشاوندگاری این گروه با همدیگر و نه با دربار و شاه بوده و فقط انقیاد و سرسپردگی کامل به شخص شاه کافی بود تا از هر قشری فرد بتواند وارد حوزه نخبگان شود» (فیوضات، ۱۳۷۵: ۷۴).

در دوره محمدرضا شاه نخبگان نیز مانند گذشته از امنیت لازم برخوردار نبودند، چون موقعیت سیاسی آن‌ها به اراده شاه وابسته بود و دارندگان مشاغل مهم دولتی از ثبات، آرامش و امنیت لازم بهره‌مند نبودند و برای کنار گذاشتن نخبگان اصلاح طلب از روش‌هایی مانند سیاست تفرقه بینداز حکومت کن و یا تساهل و تشویق آن به فساد و سرکوب، تبعید، حبس، استفاده می‌کرد (شهرام‌نیا و دیگری، ۱۳۸۹: ۸۵).

نخبگان درباری شامل اطرافیان خانواده شاه بودند که نقش تعیین کننده‌ای در سازمان‌های سیاسی کشور داشتند و از آن‌ها از یک سو برای اداره امور سیاسی و از سوی دیگر برای ارتباط با نخبگان فکری استفاده می‌کرد، در واقع نخبگان درباری محرمان خانواده شاهی بودند و در نظام سیاسی مهم‌ترین فرمان‌ها را صادر می‌کردند (از غندی، ۱۳۸۸: ۱۱۷). «پس رکن دیگر قدرت، حمایت درباری بود که با درآمد نفتی و نیز از طریق بنیاد پهلوی به یکی از ثروتمندترین طبقه متمایز در ایران تبدیل شده بودند، آن‌ها حتی از ترانزیت قاچاق مواد مخدر تا ساختمان‌سازی و دیگر کارها را انجام می‌دادند» (آبراهامیان، ۱۳۸۸: ۲۳۳).

سریع‌القلم می‌گوید: «تا کودتای ۱۳۳۲ ه.ش به خاطر جوانی شاه، پراکندگی قدرت در ایران و فضای رقابت، بحث و گفتگو و مشروعیت و قانون‌مداری مطرح گردید، بسیاری از سیاستمداران این دوره ریشه خانی و مالکان بزرگ و گاه ریشه عشایری داشتند، اما قطبی بودن دیدگاه‌ها و منافع و دخالت شاه دوباره دیکتاتوری را به کشور برگرداند و قاعده مبنایی انتخاب مدیرها و نخبگان از بین رفت، دوباره ساختار تملق‌گویی و چاپلوسی و دروغ‌رواج یافت و نتیجه‌ی این ساختار بدبینی، اغراق‌گویی یا ضدیت با نهاد دولت و بی‌اعتمادی گسترده بود و چنین ساختاری فرد را ضعیف و ذلیل و استقلال رأی و عمل را از او می‌گیرد (سریع‌القلم، ۱۳۸۶: ۴۹). طوری که ارتشبد فریدون جم فرزند نخست وزیر محمودجم درباره این دوره می‌گوید: «در حقیقت نخست وزیر خود اعلی حضرت، وزیر خارجه خود اعلی حضرت، وزیر اقتصاد خود اعلی حضرت بود و آن‌ها فقط مجری دستورات بودند» (همان: ۱۲۱-۱۲۰).

در این زمان به خاطر افزایش درآمد نفت و رانت نفتی و به تبع آن گسترش بوروکراسی و دیوان‌سالاری باعث شد که نخبگان به خصوص فکری آن برای گذران زندگی به دولت وابسته شوند و از آرمان‌های خود

در مورد توسعه دست بکشند؛ «هم‌چنین برخلاف کشورهای اروپایی که ثروت عامل دست‌یابی به قدرت است در ایران قدرت زمینه دست‌یابی به ثروت را فراهم می‌کند، این وضعیت در دوره‌ی پهلوی باعث شد که بسیاری از نخبگان شدیداً برای رسیدن به ثروت در تلاش برای دست‌یابی به قدرت با هم به رقابت و نزاع پردازند» (شهرام‌نیا و دیگری، ۱۳۸۹: ۸۵).

هم‌چنین این گسترش دیوان‌سالاری اداری و نظامی باعث حذف رکن دیگر قدرت در گذشته یعنی شاهزادگان و زمین‌داران شد، هرچند این رشد مانند کشورهای پیشرفته عریض و طویل بود ولی کاملاً در اختیار شاه و وابسته به اراده او بود و او نیز به شیوه پدرسالاری عمل می‌کرد حتی نخست‌وزیران عصر پهلوی (بجز مصدق) تابع اراده شاه بودند، [چون نه نماینده یک حزب بودند نه انتخاب شده مردم و نه صاحب یک ایدئولوژی] و حتی هیأت‌وزیران در این زمان به نهادی بی‌محتوا و فاقد اختیارات تبدیل شده بود، وزیرها عمدتاً به جای تصویب‌آیین نامه و اخذ تصمیمات مفید، در جلسات آن هیأت به تأیید تصمیمات شاه می‌پرداختند (همان: ۸۰). هرچند آن‌ها در اداره امور اداری و روزمره مستقل بودند اما در مورد امور مهم و کلیدی حق دخالت نداشتند، مانند امور نظامی و سیاست خارجی (همان: ۸۱).

و در نهایت «طلوعی» می‌گوید: «محمد رضا شاه از پدر خود کمتر در انتخابات و کلای مجلس دخالت می‌کرد و به جز عده‌ای که در مورد آن‌ها نظر داشت اکثراً نمایندگان با اعمال نفوذ اطرافیان از اعضای خانواده‌اش گرفته تا صاحبان مقامات و اشخاص ذی‌نفوذ مانند نخست‌وزیر یا وزیر دربار یا ریس ستاد وقت به وی تحمیل می‌شدند، از دوره بیست و یک به بعد بود که اشخاص طبقه پایین همه وارد مجلس شدند تا نشان دهنده‌ی مردمی بودن چهره مجلس شوند؛ در این دوره عدم وابستگی به احزاب وابسته به دربار و نیز عدم نظر مثبت سازمان امنیت کشور (ساواک) از عوامل بازدارندگی راهیابی به مجلس بود (طلوعی، ۱۳۷۴: ۷۴۷).

نتیجه

با مطالعه دوران حکومت مشروطه در طول هفتاد سال که شامل دوره قاجار و پهلوی است، و بررسی جایگاه نخبگان در این دوره‌ها در جامعه و در روابط دولت-ملت به این نتیجه می‌رسیم که در دوره قاجار، تمایز نخبگان چه ابزاری و چه فکری به علت وجود جامعه استبدادزده، مشکل و کاری بس دشوار بوده، البته این تمایز در دوره‌های بعد نیز وجود داشت، اکثر نخبگان این دوره [به غیر از امیرکبیر و قایم مقام] از طبقه فرادست بودند و شامل خاندان‌های اشرافی، مالکان بزرگ و ثروتمند و تا حدودی هم روحانیون متنفذ و بازرگانان ثروتمند بودند، البته این وابستگی بستگی به نوع روابط آن‌ها با دربار داشت چه روابط خویشاوندی و چه روابط غیرخویشاوندی، البته روابط خویشاوندی در این دوران برای قرار گرفتن در گروه نخبه بسیار حائز اهمیت بود، یعنی هر چه روابط خویشاوندی و نزدیکی به دربار بیشتر می‌بود در نتیجه داشتن جایگاه والاتر در جامعه نیز بیشتر می‌بود.

«با پیروزی انقلاب مشروطه نخبگان ابزاری و فکری، وضعیت نخبگان را در ایران کهن و عشیره‌ای (ایلیاتی) را که غیرمتحرک و هدایت شده بود به هم زدند و توانستند این نظام را به نظام قانونی و بر پایه توده‌وار تبدیل کنند و با تشکیل مجلس شورای ملی نخبگان جدید سهم عمده‌ای از نمایندگان مجلس را به خود اختصاص دادند و جزئی از طبقه حاکم کشور گردیدند» (آجدانی، ۱۳۸۷: ۱۷۲).

با گذشت زمان به علت فقدان حکومت نیرومند مرکزی و به دنبال آن شورش نخبگان محلی [سران ایلات و ولایات] و ضعف امور اداری و مالی، نبود ارتش دائمی و نفوذ بیش از حد بیگانگان در امور داخلی و برشریان‌های تصمیم‌گیری و عدم ثبات شخصیتی و فکری نخبگان ابزاری و فکری و نیز نداشتن یک مرامنامه ثابت و پایدار و ... باعث شد که نخبگان به دنبال یک مستبد اصلاحگر بگردند که آن را در رضا خان یافتند و به او پیوستند به امید این که بتوانند قانون، آزادی، دموکراسی، توسعه و ترقی، مدرن‌سازی ... را با استبداد اصلاحگر به پیش ببرند و در این راه نقش طبقه متوسط چشمگیرتر از گذشته بود و به خصوص تازه به دوران رسیده‌ها سعی کردند با تحصیلات بالای خود وارد گود فرایند تحولات در جامعه شوند، اما در این دوره هم نخبگان ابزاری و هم فکری آن‌طور که شایسته آن‌ها بود نتوانستند به دلایل وجود ساختار استبدادی، وابستگی فکری به نظریه‌های غربی، بیگانگی با فرهنگ بومی، اتخاذ شیوه‌های افراطی در مقابل با سنت، برقراری سیاست غیررسمی و سنت تخریب و عدم نهادهای مدرن مدنی و اقتصاد دولتی و نامتعادل و ... در تحولات سیاسی و اجتماعی نقش مثمر داشته باشند (شهرام‌نیا و دیگری، ۱۳۸۹: ۱۰۳-۱۰۲).

در دوران پهلوی‌ها هرچند نخبگان فکری در ترویج فکر ترقی و آشنا کردن جامعه با جهان توسعه یافته و ... دستاوردهایی داشتند اما آن‌ها را نیز استبداد در حیطه خودش گرفت: «بنابراین زندگی نخبگان در دوره رضا شاه با این که فقیرانه نبود اما قطعاً می‌توانست ناگوار و حقیرانه و کوتاه باشد» (آبراهامیان، ۱۳۷۶: ۱۵۶).

اما آنچه که باید در این مقاله به آن اشاره کرد که از دید اکثر نویسندگان کمتر به آن پرداخته شده این است که به نقش مردم و توده‌ها کمتر توجه شده، توده‌هایی که نه حق خواستن داشتند و نه خودشان این حق را خواستند و سعی هم نکردند که بخواهند و هرگز هم در مقام پرسش حق بر نیامدند و اگر زمانی هم به صورت محدود خواستند چون مقلد بودند و خواست خودشان نبود، تداوم نداشت و خیلی سریع خاموش می‌شد.

به طور کلی در تمام دوره هفتاد ساله مشروطه: ۱. اکثر نخبگان حاکم از طبقه فرادست و وابسته به دربار و از افراد مورد اعتماد دربار بودند مانند نخست وزیران و وزیران و نمایندگان مجلس این دوره؛ ۲. اکثر نخبگان این دوره [به خصوص نمایندگان مجلس] از مالکان و کارمندان دولت [دیوان سالاران] و بعد روحانیون بودند؛ ۳. منابع اکثر نخبگان ابزاری و تا حدودی فکری از مالکیت بر زمین بوده است؛ ۴. اکثر نخبگان فکری و ابزاری در این دوران در جمعیت سیاسی فراماسونری عضو بودند، ۵. در دوره

قاجاریه تحرک اجتماعی و طبقاتی از طریق مقوله عام فروش مقام و منصب بود ولی در دوره پهلوی‌ها تمایل بیشتری به پذیرش افراد تازه به دوران رسیده‌ها بود (زونیس، ۱۳۸۷: ۲۲۵-۲۲۲).

منابع

- آبراهامیان، ی. (۱۳۸۸). **ایران بین دو انقلاب**. ترجمه: ا. محمدی و دیگری. تهران: انتشارات نی. چاپ پانزدهم.
- آبراهامیان، ی. (۱۳۷۶). **مقالاتی در جامعه‌شناسی ایران**. ترجمه: س. ترابی‌فارسانی. تهران: نشر پژوهش شیرازه. چاپ اول.
- آجدانی، م. (۱۳۸۷). **مشروطه ایرانی**. تهران: نشر اختران. چاپ نهم.
- آزاد ارمکی، ت. (۱۳۸۰). **مدرنیته ایرانی (روشنفکران و پارادایم عقب‌ماندگی در ایران)**. تهران: نشر اجتماع. چاپ اول.
- آل احمد، ج. (۱۳۵۷). **در خدمت و خیانت روشنفکران**. تهران: انتشارات خوارزمی. چاپ اول.
- ازغندی، ع. (۱۳۷۲). **مکتب نخبه‌گرایی و بنیان آن. مجله سیاست خارجی**. شماره ۴، صص ۷۴۵-۷۲۳.
- ازغندی، ع. (۱۳۸۸). **نخبگان سیاسی ایران بین دو انقلاب**. تهران: انتشارات قومس. چاپ چهارم.
- ازغندی، ع. (۱۳۷۴). **تاثیر نخبگان قاجاریه بر تحولات سیاسی و اجتماعی ایران. فصلنامه خاورمیانه**. شماره ۳، صص ۷۳۵-۷۰۳.
- ازغندی، ع. (۱۳۷۴). **بازیگران رسمی قدرت سیاسی ایران عصر پهلوی. فصلنامه خاورمیانه**. شماره ۴، صص ۹۹۵-۹۵۹.
- اکبری، م. (۱۳۷۱). **ویژگی‌های ساختار قدرت در ایران. مجله نامه فرهنگ**. شماره ۴، صص ۹۱-۸۱.
- امیری، ج. (۱۳۸۳). **روشنفکری و سیاست (بررسی تحولات روشنفکری در ایران معاصر)**. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی. چاپ اول.
- ایمان، م. (۱۳۸۸). **مبانی پارادایمی روش‌های کمی و کیفی تحقیق در علوم انسانی**. قم: موسسه چاپ زیتون. چاپ اول.
- باتامور، ت. (۱۳۸۱). **نخبگان و جامعه**. ترجمه: ع. طیب. تهران: انتشارات شیرازه. چاپ دوم.
- بشریه، ح؛ و دیگری. (تیر ۱۳۸۳). **بررسی چرخش نخبگان در ایران دوره قاجار. مجله نامه پژوهش**. شماره ۱۰، صص ۸۶-۴۵.
- بهنام، ج. (۱۳۸۳). **ایرانیان و اندیشه تجدد**. تهران: انتشارات فرزانه روز. چاپ دوم.
- تاجیک، م. (۱۳۸۲). **تجربه بازی سیاسی در میان ایرانیان**. تهران: انتشارات نشر نی. چاپ اول.
- دلاور، ع. (۱۳۸۰). **مبانی نظری و عملی پژوهش در علوم انسانی و اجتماعی**. تهران: انتشارات رشد. چاپ اول.
- روشه، گ. (۱۳۸۰). **تغییرات اجتماعی**. ترجمه: م. وثوقی. تهران: انتشارات نی. چاپ یازدهم.
- زونیس، م. (۱۳۸۷). **روان‌شناسی نخبگان سیاسی ایران**. ترجمه: پ. صالحی و دیگران. تهران: انتشارات چاپخش. چاپ اول.
- سرمند؛ و دیگری. (۱۳۷۶). **روش‌های تحقیق در علوم رفتاری**. تهران: انتشارات آگه. چاپ اول.
- سریع‌القلم، م. (۱۳۸۶). **فرهنگ سیاسی ایران**. تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. چاپ اول.
- شجیبی، ز. (۱۳۸۳). **نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی**. (جلد ۴) جلد دوم و چهارم، تهران: انتشارات سخن. چاپ دوم.
- شهرام‌نیا؛ و دیگری. (بهار ۱۳۸۹). **ناکارآمدی نخبگان سیاسی در کارآمدسازی روند توسعه ایران عصر پهلوی. فصلنامه گنجینه اسناد**. شماره اول، صص ۷۴-۱۰۵.
- شیخ‌زاده، ح. (۱۳۸۵). **نخبگان و توسعه ایران**. تهران: انتشارات مرکز بازشناسی اسلام و ایران. چاپ اول.
- طلوعی، م. (۱۳۷۴). **بازیگران عصر پهلوی (از فروغی تا فردوست)**. جلد اول و دوم، تهران: انتشارات علم. چاپ سوم.
- فوران، ج. (۱۳۸۹). **مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پیش از انقلاب**. ترجمه: ا. تدین. تهران: انتشارات رسا. چاپ دهم.
- فیوضات، ا. (۱۳۷۵). **دولت در عصر پهلوی**. تهران: انتشارات چاپ پخش. چاپ اول.

- کدی، ن. (۱۳۸۶). ریشه‌های انقلاب ایران. ترجمه: ع، گواهی. تهران: انتشارات نشر علم. چاپ اول.
- کسروی، ا. (۱۳۸۵). تاریخ مشروطه ایرانی. تهران: انتشارات نگاه. چاپ سوم.
- کوزر، ل. (۱۳۷۳). زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی. ترجمه: م، ثلاثی. تهران: انتشارات علمی. چاپ پنجم.
- ملک‌زاده، م. (۱۳۸۳). تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. ۴ جلد، تهران: انتشارات سخن. چاپ اول.
- همایون، ن. (۱۳۸۴). مشروطه خواهی ایرانیان (مجموعه مقالات). جلد ۲، تهران: انتشارات باز. چاپ اول.